

زندگی به مثابه نگارش

محمد جواد قدوسی . جلسه ۳

سخن آتش . ۲۸ آبان ۹۸

شب است و در یک صحرای بزرگ در حال پیمودن راه هستید. هوا کمی سرد است اما آزاردهنده نیست. راه جلوی پای شما معلوم است و هیچ احساس گم‌گشتگی ندارید. صحرا تاریک است اما آنقدر که باید جلوی پایتان را ببینید و چند قدم جلوتر مشخص است. و همین‌طور دارید راه می‌روید.

اگر با مشکلی برخورد کنید اینقدر زاد و توشه دارید که مشکل‌تان را حل کنید. و فکر نمی‌کنید هیچ وقت در پیدا کردن راه دچار مشکل شوید. احساس عقب‌ماندگی هم ندارید. به مقصد نرسیده‌اید. اما احساس گم‌گشتگی، عقب‌ماندگی...

همه چیز یک‌طورهایی سر جایش است. و شما هم سالک راه و خیال‌تان راحت! همان سلوک دل‌چسبی که قصه‌های‌اش را از بچگی شنیده‌اید و حالا در حال پیمودن آن هستید.

صحرا تاریک تاریک است. در کنار جاده یک‌باره آتشی را می‌بینید. آتش بزرگی که شعله‌های عظیمی دارد، یک مرتبه روشن می‌شود. و شعله‌ها زبانه می‌کشند. یک گرمای کمی هم به شما می‌دهد با این‌که شعله‌هایش خیلی بزرگ هستند. آتش با شعله‌های افروزانی که دارد و شعله‌هایی که می‌کشد با شما حرف می‌زند. از شما و زندگی‌تان می‌پرسد. چطور روزهای‌تان را سپری می‌کنید؟ چه زاد و توشه‌ای برداشته‌اید؟ چه کار دارید می‌کنید؟ و بعد می‌پرسد با چه چیزی در زندگی‌تان گرم می‌شوید؟ با چه خیال‌تان راحت می‌شود؟ با چه چیزهایی خیال‌تان راحت می‌شود؟ و شما می‌گردید، وجودی‌ترین برنامه‌های‌تان را یکی یکی عنوان می‌کنید. برنامه‌هایی که مو لای درزش نمی‌رود. و همان‌طور که او خواسته است گرمای زندگی شماست. با آن‌ها گرم می‌شوید. به آن‌ها تکیه می‌کنید. از آن چیزهایی که ارتزاق می‌کنید؛ آن سرپناهی که در آن پناه می‌گیرید. یکی یکی و با دقت! برنامه‌های اصلی و آن‌هایی که شاید کم باشند اما مهم‌اند. الکی‌ها، بی‌فایده‌ها، موقت‌ها، همه این‌ها کنار! آن اصلی‌ها فقط!

و آتش سوال دیگری از شما می‌کند؛ حاضری آن‌ها را بیاندازی در من؟ اجازه می‌دهی کلا بسوزانم‌شان؟ بعدش هیچ چیزی نداشته باشی! و شما شروع می‌کنید برنامه‌های الکی، موقت‌ها، بی‌ربط‌ها، همه را دانه دانه می‌اندازید در آتش. و با هر کدام‌شان آتش شعله‌های بیشتری می‌کشد و به کلی آن‌ها را نیست و نابود می‌کند. و آتش می‌پرسد باز هم هست؟ و شما باز هم می‌اندازید. دانه دانه همه را دانه بیاندازید! هر جا یک مکثی می‌کنید، آتش می‌گوید نترس بیانداز! نترس بیانداز! و می‌گوید نترس بیانداز، من سیری ناپذیرم. آتش خاموش نشدنی است. و از شما برای آن هیچ چیز پنهان‌شدنی وجود ندارد. مگر نخواهید چیزی بیاندازید.

ببینید تا کجا می‌توانید همه چیز را بیاندازید؛ کجاها مکث می‌کنید؛ و آخرش چه چیزهایی برای خودتان نگه می‌دارید!